پلیس متهمانی را که پس از سرقت موتورسیکلت یک زن از او اخاذی کرده بودند، دستگیر کرد

دردسرهای سرقت و پیدا شدن یک موتورسیکلت

عکس تزیینی است

سعید جلائیان| مدتی پیش، زنی جوان ساکن محدوده خیابان امام رضا(ع) در تماس با پلیس گزارش سرقت موتورسیکلتش از پارکینگ مجتمع را گزارش کرد. لحظاتی پس از اعلام این خبر، پلیس با حضور در محل، به سرنخ هایی از احتمال آشنایی متهمان با مال باخته دست پیدا کرده بود. صبح روز بعد، زن جوان با مراجعه به کلانتری کوی پلیس، از برگرداندن موتورسیکلتش خبر داد. او ادعا کرد که موتورسیکلتش را نیمه شب گذشته بدون پلاک پس گرفته، اما در قبال آن به سارقان پول پرداخت کرده است. این زن در واکنش به سؤالات پیاپی مأموران درباره اینکه چرا موضوع را زودتر به پلیس اعلام نکرده است و نیز چگونگی این کار، مدعی شد: حوالی ساعت ۲۲ مردی ناشناس با من تماس گرفت و با لحنی تهدیدآمیز گفت «اگر موتور را می خواهی، باید ۳۰۰ میلیون ریال کارت هدیه به آدرسی که می گویم بیاوری». با همه ترسی که داشتم، به آدرسی که گفتند رفتم. پس از حضور من در محل، دو مرد جوان با موتورسیکلت من آمدند. آن ها شش کارت هدیه از من گرفتند و با کارت خوان بی سیم یکی پس از دیگری آن ها را خالی کردند. بعد هم موتورم را تحویل دادند.

زن جوان می بایست پیش از هر اقدامی موضوع را با پلیس در میان می گذاشت، اما سرهنگ عباس عطایی، رئیس کلانتری کوی پلیس، بلافاصله تیمی از مأموران دایره تجسس این مرکز را مأمور رسیدگی فوری به پرونده و دستگیری متهمان کرد. تیم تحقیق که پیش از این به شواهدی دست پیدا کرده بود که نشان از شناخت متهمان با مال باخته می داد، یک بار دیگر همه اظهارات مال باخته را مرور کرد. مأموران در نخستین گام، موتورسیکلت را به مقر پلیس منتقل و تحقیقات میدانی روی پلاک سرقت شده آن را آغاز کردند. با وجود اینکه اقدامات مال باخته کار را پیچیده کرده بود، مأموران با بهره گیری از تجهیزات و روش های نوین پلیسی، موفق شدند مالک دستگاه کارت خوان را شناسایی کنند. نکته جالب اینکه مالک دستگاه کارت خوان یک زن به نام مینا بود.

دختری که نامزدش را لو داد

مأموران ابتدا به صورت تلفنی با این زن گفت وگو کردند. مینا در گفت وگو با مأموران اظهارات متناقضی مطرح کرد؛ به شکلی که تیم تحقیق با هماهنگی مقام قضایی او را دستگیر و به مقر پلیس منتقل کرد.

زن جوان ابتدا حتی ادعا کرد دستگاه کارت خوان و کارتش را گم کرده و یادش نمی آید آن را کجا گذاشته است، اما وقتی شنید ممکن است به عنوان شریک جرم شناخته شود، نام نامزدش، کامران، را مطرح کرد و گفت: کارت خوان و کارت بانکی در اختیار کامران است.

مینا برای اثبات بی گناهی خود، با کامران تماس گرفت. با برقراری این مکالمه، کامران که از تماس پلیس با مینا باخبر شده بود، ابتدا به او بدگمان شد و او را سؤال پیچ کرد. کامران حتی وقتی مینا از او خواست یکدیگر را در همان پاتوق همیشگی ملاقات کنند، بهانه آورد و آن را نپذیرفت. اما مقاومت متهم برای ردکردن درخواست ملاقات با مینا چندان طول نکشید و این زن جوان توانست با ترفند خاص زنانه اش او را به محل پاتوقشان در یک کافه بکشاند.

تلاش متهم برای فرار با تاکسی اینترنتی

پس از ثبت این قرار، مأموران کلانتری کوی پلیس با هماهنگی مقام قضایی به صورت نامحسوس در محل قرار مستقر شدند. پس از حضور مینا در محل، سرانجام کامران با یک تاکسی اینترنتی در محل مقرر ظاهر شد. او از خودرو پیاده شد، اما پیش از آنکه یک قدم به سمت کافه بردارد، در یک چشم برهم زدن دوباره سوار تاکسی شد. مشخص نیست که او راننده را تهدید کرده یا با مظلوم نمایی فریب داده است، اما راننده تاکسی که به چیزی مشکوک نشده بود، پایش را بر پدال گاز فشرد و به سرعت محل را ترک کرد. به دنبال حرکت این خودرو، تیم تحقیق بلافاصله به تعقیب او و تاکسی اینترنتی پرداختند. راننده تاکسی که از مجرم بودن مسافرش بی خبر بود و حتی برای کمک به او با سرعت به حرکت ادامه داد، به هشدارهای پیاپی پلیس هم توجه نکرد تا اینکه مأموران با استفاده از قانون به کارگیری سلاح، یک گلوله هوایی شلیک کردند. این تیر هوایی سبب توقف خودرو و دستگیری متهم شد.

نشستن در خودرو پلیس، به جای نشستن کنار نامزد

پس از تأیید هویت متهم توسط دختر جوان، او به جای نشستن کنار مینا در کافه، در خودرو گشت پلیس و کنار مأموران جای گرفت. کامران در همان لحظات اولیه دستگیری بلافاصله به اعتراف پرداخت. او ادعا کرد: قبول دارم که با مال باخته قرار گذاشتم. شش کارت هدیه از او گرفتم و با دستگاه کارت خوان آن ها را خالی کردم. خودم هم موتور را به مال باخته تحویل دادم. اما موتورسیکلت را من سرقت نکردم. این موتور را یکی از دوستانم به نام احمدرضا به من تحویل داد و گفت که آن را در قمار برده است.

پس از این اعترافات، مأموران با همکاری کامران به مخفیگاه احمدرضا رفتند. پدر احمدرضا در واکنش به حضور مأموران، مدعی شد که از دو ماه پیش پسرش را ندیده است و با او ارتباط ندارد. تلاش پلیس برای کشف ابهامات این پرونده ادامه دارد، اما کامران و مینا برای سیر مراحل قانونی به دادسرا معرفی شدند.

شهرآرا
۳شنبه
۲ تیر ۱۴۰۵
۸ محرم ۱۴۴۸
شماره ۴۷۹۱
SHAHRARANEWS.IR

دعوا بر سر جای پارک، رازی را برملا کرد که می توانست به قیمت جان یک دختر تمام شود

راحله، دختری که دیگر نمی خواهد بمیرد

محمدجواد ابوعطا

گزارش

ماجرا از یک دعوای ساده آغاز شده بود. مادر و دختری که به تنهایی زندگی می کردند، با یکی از همسایه ها که جای خودرو آن ها در پارکینگ ساختمان را گرفته بود، به چالش خورده بودند. آن ها با کمک همسایه ها هر کاری کردند تا این مشکل بدون دعوا و شکایت تمام شود، اما انگار میسر نبود. مادر و دختر که از عواقب این اختلاف بیم داشتند، به کلانتری سجاد رفتند و از همسایه شان شکایت کردند. با اعتراض این افراد، پلیس به دستور سرهنگ ابراهیم خواجه پور، رئیس کلانتری سجاد، همسایه آن ها را به کلانتری فراخواند. در چند جلسه مشاوره ای میان این افراد، مشکل آن ها بدون دردسرهای احتمالی بعدی حل شد. در رسیدگی به شکایت این افراد، انس والفتی میان مشاور کلانتری سجاد و این مادر و دختر ایجاد شده بود، تا جایی که همین موضوع سبب برملا شدن رازی شد که می توانست به قیمت جان دختر جوان تمام شود.

در رسیدگی به این پرونده، پس از آنکه با صلح دو طرف پرونده در کلانتری خیلی زود بسته شد، در فرصتی که پیش آمد، دختر بیست و چهارساله ای که مادرش را در کلانتری همراهی می کرد، به سروان وجیهه وحیدی، کارشناس آسیب های اجتماعی و مشاور کلانتری، گفت: «اگه می شه به من یک وقت مشاوره بدین لطفا. مشکل بزرگی برام پیش اومده.» مشاور باتجربه کلانتری نیز با لبخندی مهربان از او خواست تا فردای همان روز، اول وقت به کلانتری بیاید.

رودررو با مشاور

فردای همان روز دختر جوان به کلانتری رفت. او با شرم و حیا مقابل مشاور کلانتری نشست و در حالی که نمی دانست چه بگوید، خطاب به مشاور کلانتری سجاد گفت: «واقعا نمی دونم چی بگم.»

سروان وحیدی سر صحبت را باز کرد و یک استکان چای مقابل او گذاشت و گفت: «همه آدما توی زندگیاشون مشکلاتی هست که می تونه اونا رو اذیت کنه، بدون اینکه جرئت کنن اونا رو به زبون بیارن یا حتی برای دوستای نزدیکشون تعریف کنن. ما مشاورا برای همین اینجاییم تا به این مشکلات به صورت محرمانه گوش کنیم و بتونیم بهترین راه رو جلو پای افراد بذاریم.» این صحبت ها و چای خوش طعمی که دختر نوشیده بود، سبب شد دختر جوان که اسمش راحله بود، صحبت کند و از مشکلاتی بگوید که از یک سال پیش شروع شده و او را به سمت خودکشی نیز کشانده بود.

ناخواسته با مهرداد آشنا شدم

اوایل سال پیش یک پروژه ساختمانی مقابل خانه ما آغاز به کار کرد. این ساختمان هرروز بالاتر می رفت و سایه اش روی ساختمان ما بلندتر می شد. هیچ وقت فکر نمی کردم مزاحمت این ساختمان از حد سایه بگذرد و به کابوس های شبانه من تبدیل شود.

یکی از روزهایی که از خانه بیرون آمدم، هنگام عبور از برابر ساختمان در حال ساخت، آجرهای ریخته شده بخشی از راه را گرفته بود. برای عبور از آنجا به زحمت افتاده بودم که مردی جوان و خوش پوش خودش را به من رساند و با برداشتن چند آجر، با عذرخواهی گفت: «خانوم مهندس، ببخشین مزاحمتون شدیم.» او خودش را مهندس این پروژه معرفی کرد و با خوش وبش، دوباره عذرخواهی کرد.

آن روز گذشت و روزهای بعدی هم مهندس را که بعدا فهمیدم اسمش مهرداد است، باز هم جلو ساختمان دیدم. جالب آنجا بود که انگار فهمیده بود من صبح ها کی از خانه بیرون می آیم و همیشه سر راهم سبز می شد.

وابسته اش شده بودم

تقریبا هر روز مهرداد را می دیدم. کم کم ارتباط بیشتر شد و تا به خودم آمدم، دیدم آن قدر با او صمیمی شده ام که سوار خودرو شاسی بلندش هستم و با هم بیرون می رویم. اوایل فقط به عنوان یک دوست با او برخورد می کردم، اما کم کم ارتباط ما عاطفی تر شد، تا جایی که او در کنار گوشم زمزمه های عاشقانه می کرد.

ما با هم به رستوران وکافی شاپ می رفتیم. مهرداد خودش را مجرد معرفی کرد و گفت که دنبال نیمه گم شده اش در زندگی می گردد. هرچه جلوتر می رفتم، احساس می کردم مهرداد شاهزاده رؤیاهایم است که با اسبی سفید (به رنگ ماشینش) هر روز دنبالم می آید. ما چندباری هم دونفری به کوه رفته بودیم. حدود یک سال از آشنایی ما می گذشت و وارد سال جدید شدیم. هر روز منتظر بودم که صحبت از خواستگاری و ازدواج کند، اما او تعلل می کرد و من در این باره درکش نمی کردم.

عکس تزیینی است

مهرداد فریبم داد

یک روز او پیشنهاد رفتن به کوه داد. چون قبلا هم رفته بودیم و خیلی خوش گذشته بود، بی درنگ قبول کردم و برای صبح زود فردایش قرار گذاشتیم. هوا تازه روشن شده بود که از خانه بیرون آمدم. او جلو ساختمان ایستاده بود. با لبخند به استقبالم آمد. پیش از اینکه حرکت کنیم، یادش آمد که مدارکش را در طبقه ششم ساختمان جاگذاشته است. وقتی خواست به بالا برود، پیشنهاد داد که من هم همراهی اش کنم و با هم بالا برویم تا پیشرفت کار را هم ببینم. من قبول کردم و هردو از پله ها شش طبقه را بالا رفتیم. به جز ما کسی در تمام ساختمان نبود. وقتی به طبقات بالایی رسیدیم، ناگهان رفتار مهرداد عوض شد، با نگاه حریصانه ای به من چشم دوخته بود. مهرداد به من نزدیک شد. وقتی صدایش زدم، جوابم را نمی داد و مرا به عقب هل داد که روی زمین افتادم. من گریه می کردم که او به من حمله کرد...

نمی خواستم زنده بمانم

من با مادرم تنها زندگی می کنم. او همه چشم امیدش در زندگی به من است و برای من خیلی کارها کرده است. بعد از این اتفاق خودم را مقصر می دانستم و نمی توانستم حتی به اطرافیان چیزی بگویم. از آن روز به بعد دیگر مهرداد را ندیدم. آن قدر به زندگی و آینده فکر کردم که تنهاراه پیش رویم را در خودکشی یافتم. ولی خوشبختانه زنده ماندم و مادرم در پیگیری اینکه چرا این کار احمقانه را کرده ام، متوجه ماجرا شد. او مرا تشویق کرد که شکایت کنم. از مهرداد شکایت کردیم و بعدا مشخص شد که او اصلا مهندس نیست و نه تنها ازدواج کرده است، بلکه دو بچه هم دارد. بعد از شکایت ما، با دستور قضایی، مهرداد دستگیر شد، اما موضوع را انکار کرد و مدعی شد که این حرف ها ساخته و پرداخته ذهن من است. ما نتوانستیم این موضوع را ثابت کنیم و مهرداد آزاد شد. بعد از آن من دچار افسردگی شدم و فکر خودکشی لحظه ای مرا رها نکرده است. تا اینکه دعوای ما و همسایه سر جای پارک پیش آمد و به کلانتری آمدیم و با شما آشنا شدم.

بازگشت به زندگی

سروان وحیدی پس از شنیدن صحبت های دختر جوان که با گریه و هق هق همراه بود، از او خواست فردا برای ادامه جلسه به کلانتری بیاید. در این میان مشاوره های لازم به دختر جوان داده شد. مشاور از او خواست نگاهش را به زندگی منطقی کند و راهکارهایی به او ارائه کرد که برای دورشدن از فضایی که در آن گرفتار شده بود، کمکش می کرد. با صمیمیتی که میان مشاور کلانتری و دختر ایجاد شده بود، راحله قول داد در اولین فرصت نزد یک روان شناس دیگر برود و دوره های تکمیلی را بگذراند.

سرقت از ۲۰۶، راز سرقت های سریالی را فاش کرد

خبر

ابوعطا| مرد جوان وقتی به محل پارک خودروش کنار خیابان آمد، متوجه شد سارقی در سمت شاگرد خودروش را که در مجاورت شمشادها بوده، کج کرده و ضبط، گوشی تلفن همراه و همچنین باتری پژو ۲۰۶ را دزدیده است. مرد جوان با پلیس تماس گرفت و سرقت از خودروش در انتهای بولوار اندیشه را گزارش کرد. در پی این شکایت، سرهنگ محمد زنگنه، رئیس کلانتری قاسم آباد، گروهی از افسران این کلانتری را برای بررسی صحنه به محل اعزام کرد.

با حضور افسران کلانتری قاسم آباد در محل، موضوع سرقت از ۲۰۶ تأیید و پرونده ای در این باره تشکیل شد. با اقدامات فنی و یافته های میدانی مشخص شد سارق با یک دستگاه پراید ۱۱۱ اقدام به سرقت از پژو کرده است. در ادامه، متهم سابقه دار شناسایی شد و در اقداماتی فنی، پلیس مخفیگاه او را در بولوار دانش آموز شناسایی کرد.

در ادامه با هماهنگی قضایی، عملیات دستگیری متهم آغاز شد. مأموران با ورود به مخفیگاه سارق، ضمن دستگیری متهم، در بازرسی از این مکان گوشی مالک ۲۰۶ را همراه تعدادی لوازم سرقتی خودرو، کارت ملی افراد دیگر و باتری و لوازم مرتبط با سرقت از خودروها کشف کردند.

با انتقال متهم به کلانتری، این فرد که به ماده مخدر شیشه اعتیاد دارد، در برابر لوازم سرقتی هیچ راهی به جز اعتراف نداشت و به سرقت از پژو ۲۰۶ اعتراف کرد و گفت: «مادرم مریض بود و از من خواست او را به دکتر ببرم. وقتی وارد مطب شد، چشمم به پژو ۲۰۶ افتاد که بدون قفل جانبی و دزدگیر کنار خیابان بود. قبل از اینکه مادرم برگردد، لوازم آن را دزدیدم. بعد باتری و ضبط ۲۰۶ را در یکی از روزبازارهای مشهد به مبلغ ۳ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان فروختم.» مأموران در بررسی محتویات تلفن همراه متهم، تصاویر زیادی از باتری های سرقتی کشف کردند؛ موضوعی که منجر به اعتراف متهم شد و اعلام کرد که باتری های سرقتی را به شاگرد یک باتری فروش در مشهد فروخته است.

مأموران با مالک باتری فروشی ارتباط گرفتند و با طرح موضوع، ساعتی بعد باتری فروش با سی دستگاه باتری انواع خودرو به کلانتری آمد و مدعی شد که از سرقتی بودن باتری ها اطلاعی نداشته و حاضر است خسارت مال باختگان را بپردازد.

مال خر این پرونده نیز با حضور در کلانتری اعتراف کرد که سی عدد باتری خودرو را به مبلغ ۳۰ میلیون تومان از این فرد خریده که همه آن ها را بدون کم و کاست به کلانتری منتقل کرده است.

در ادامه بازجویی ها، این متهم به مال خری اعتراف کرد که سال گذشته نیز چهارصد دستگاه باتری از این فرد خریده است. با ثبت اظهارات سارق و مال خر و تشکیل پرونده، متهمان برای رسیدگی به جرائمشان به دادسرا معرفی شدند.

عکس: اختصاصی شهرآرا

جدول ۴۵۸۷

نظرها و انتقادهای خودرا درباره مطالب روزنامه با ما در میان بگذارید.
تلفن ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹
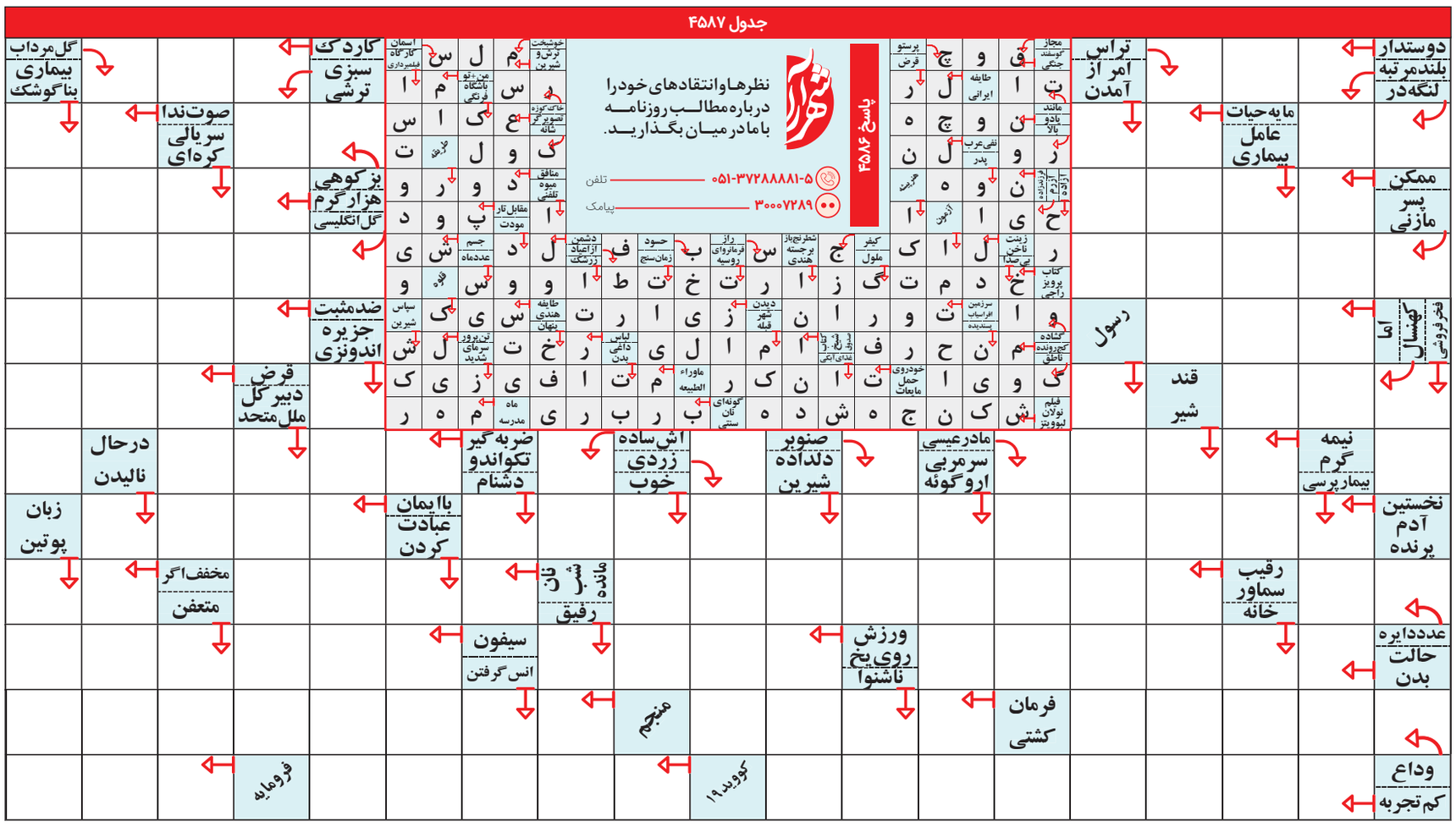
پاسخ ۴۵۸۶